

هو العليم

## شرح حديث عنوان بصرى

مجلس دوّم  
حقيقت ولايت و كفييت هدايت

بيانات:

حضرت آية الله حاج سيد محمد محسن حسيني طهراني  
قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ  
وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ  
وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

## جریان مسائل دنیا براساس مشیت الهی

این مجلس بنا بود که در شب جمعه منعقد شود، ولی به واسطه مسافرتی که به عتبه بوسی حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - برای حقیر پیدا شد، به شب یکشنبه موکول کردیم. و طبق همان قراری که بود، این طور به نظر می رسید؛ چون با ماشین یکی از دوستان رفته بودیم، دیروز مراجعت کنیم. یعنی این طور به نظر می رسید که دیشب برسیم و برای امشب آمادگی داشته باشیم. ولی به واسطه بعضی از مسائلی که اتفاق افتاد و الحمدلله خیر هم به نظر می رسد که توفیق خدا در او باشد، ما مجبور شدیم دیروز را در مشهد بمانیم. طبعاً امروز حرکت کردیم و همین اخیراً رسیدیم.

وقتی که به طهران رسیدیم، در جایی که قرار گذاشته بودند ما در خدمتشان باشیم و ظاهراً

سؤالاتی هم داشتند، گفتم: آقا، بنده صد و پنجاه فرسخ یا بیشتر دارم صحبت می‌کنم! دیگر شما بدانید که قضیه از چه قرار است. یعنی دیدم که اصلاً توان ندارم؛ لذا مجبور شدم بروم منزل و یک استحمامی کنم و الحمدلله قدری بهتر هستم.

واقعاً این عالم قضا و قدر عجیب است که چطور در این دنیا مسائل با مشیت پروردگار ساری و جاری می‌شود و چه بسا انسان بعضی از مطالب را خیر نمی‌بیند ولی عین خیر است؛ ﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكُونَ رَهْوَٰ شَىٰءً ۖ وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ ۗ﴾<sup>۱</sup>.

و من قصد داشتم که جلسه‌ی امشب را برای شب دوشنبه به تأخیر بیندازم، چون مسافرت است و احتمال می‌دادم که ممکن است مسائل طبق پیش‌بینی انجام نشود؛ ولی بدین جهت که دیدم شاید دوستان برنامه‌شان را تنظیم کرده باشند، وعده‌ای داده باشند یا قراری داشته باشند، ملاحظه کردم. در هر صورت عذر می‌خواهم و رفقا به واسطه‌ی آنچه که در اختیار ما

---

<sup>۱</sup> سوره بقره (۲) قسمتی از آیه ۲۱۶. ترجمه:

«و بسا چیزی را خوش ندارید و آن برای شما خیر است.» (محقق)

نمود، ما را عفو می کنند.

حال از باب اینکه خدمت دوستان و رفقا

ذکری از این روایت شریف شده باشد و ما با چند

کلمه‌ای از این حدیث شریف بهره‌مند بشویم، امشب

مطالب مختصری به‌عنوان فهرست - و نه مبسوط -

خدمتتان عرض می کنیم. ولی به خاطر شب جمعه‌ای

که گذشت و بدقولی‌ای که کردیم، استثنائاً جلسه

بعدی را یک هفته دیگر قرار می دهیم.

### شرح فقره «إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ»

عرض شد که عنوان بصری خدمت امام

صادق علیه السّلام می رسد و به دنبال گمشده است؛

او گمشده‌ای دارد و برای رسیدن به مطلوب از

حضرت تقاضای دستورالعملی دارد.

وقتی خدمت حضرت می رسد، حضرت به او

می فرماید:

إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ و مَعَ ذَلِكَ لِي أُرَادُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ مِنْ أَنْاءِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ،  
فَلَا تَشْغَلْنِي عَنْ وَرْدِي.<sup>۱</sup>

«من شخصی هستم که حکومت به دنبال من و مترصد و مواظب من است و از این نقطه نظر محذور دارم. و علاوه بر این، خود من در ایام شبانه‌روز در منزل کار دارم، ورد و ذکر دارم؛ در هر ساعت و هر بُرهه‌ای از شب و روز، انکار و اورادی دارم و به آن انکار و اوراد مشغول هستم.»

ما در این روایت می بینیم که امام علیه السّلام

<sup>۱</sup> بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۲۴.

به دو نکته توجه کرده‌اند:

نکته اول: مسائل خارج از بیت و خارج از  
حیطه شخصیت ایشان است؛ و به عبارت دیگر:  
حضرت مسائل اجتماعی را در اینجا مدّ نظر قرار  
داده‌اند.

نکته دوم: مسائل شخصی است.

یعنی حضرت می‌فرمایند: از دو جنبه برای  
من محذوریّت وجود دارد: جنبه اول مسائل خارجی  
است که مانع ارتباط من با شما است، و جنبه دوم  
مسائل شخصی خود من است. اولاً: «إِنِّي رَجُلٌ  
مَطْلُوبٌ؛ من مورد نظر هستم، به دنبال من هستند و  
برای من جواسیس گذاشته‌اند!» خلاصه، نمی‌تواند  
آن ارتباط متعارف پیدا بشود. دوم اینکه: «خود من  
هم کار دارم!» بالأخره هر کسی در زندگی خود یک  
کار و برنامه و ذکری دارد.

مسئله ذکر و ورد و امثال اینها مطلب دیگری  
است که طبعاً می‌ماند برای بعد،<sup>۱</sup> اما منظور حضرت  
از این مطلب که می‌فرمایند: «إِنِّي رَجُلٌ مَطْلُوبٌ»

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به عنوان بصری، ج ۲.

چیست؟ آیا این قضایای خارجی و اجتماعی ای که برای امام علیه السّلام پیدا می‌شود، مانع از هدایت ایشان است؟ اینکه امام علیه السّلام می‌فرماید: «من تحت نظر هستم» آیا مانع از هدایت است؟ بنابراین عنوان بصری می‌تواند در اینجا مطرح کند که: آقا! شما تحت نظر هستید، پس من چه کنم و کجا بروم و به چه کسی مراجعه کنم؟! و برای رسیدن به مقصود و رفع جهالت، چه راهی برای من وجود دارد؟

## کیفیت تبلیغ و هدایت در زمان پیامبر

و این مطلبی است که ما نظایر آن را در تاریخ ائمه علیهم السّلام بسیار می‌بینیم که ائمه در تاریخ حیاتشان در اطوار و ادوار مختلفی قرار داشتند. فرضاً در زمانی مانند زمان پیغمبر اکرم و صدر اسلام، خود پیغمبر به دنبال یکایک مردم می‌رفت؛ اصلاً کسی به دنبال آن حضرت نمی‌آمد! پیغمبر از مکه حرکت می‌کرد و به دنبال مردم به طائف می‌رفت،<sup>۱</sup> و یا می‌دید یک نفر در مسجد الحرام نشسته است،

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۴۴ - ۳۴۹.

می‌رفت و برای او مطالب را بیان می‌کرد و آیات قرآن را می‌خواند، و یا می‌دید چند نفر در کنار حجرالأسود اجتماع کرده‌اند، می‌رفت در میان آنان می‌نشست و مطالب خود را بیان و ابلاغ می‌کرد، و نیز حضرت در ابتدای رسالت به مدّت سه سال، بعد از نزول آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ آلَ أَقْـرَبِينَ﴾<sup>۱</sup> قوم و خویش‌های خود را جمع می‌کند و مطالب را برای آنها بیان می‌کند.<sup>۲</sup>

ببینید، خود پیغمبر سراغ مردم می‌رفت و کسی سراغ او نمی‌آمد. یعنی پیغمبر برای دستگیری افراد به مردم مراجعه می‌کرد و به دنبال افراد می‌گشت و می‌خواست با آن اخلاق و کردار خود، یکایک افراد را جمع و اجتماع کند و آنها را جذب نماید.

## فلسفه غزوات و جنگ‌ها در اسلام

پیغمبر به واسطه جنگ‌هایی که در مدینه اتفاق افتاد، می‌رفت و افراد را دعوت به اسلام می‌کرد تا

---

<sup>۱</sup> سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۱۴. امام شناسی، ج ۱، ص ۸۴:

«ای پیغمبر! اقوام نزدیک‌تر خود را از عذاب خدا بترسان.»

<sup>۲</sup> رجوع شود به تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۲۴.

اینکه آنها را مسلمان کند. چون فلسفه غزوات و جهاد در اسلام به هدایت درآوردن سایر افراد است و بنابر فلسفه کلی هدایت و فیض الهی نسبت به بندگان، خداوند متعال این لطف را - که همان لطف هدایت است - برای جمیع افراد عام می‌داند.

درست به عکس آنچه که امروزه مطرح است و دین را به عنوان یک عامل تهدید و ارباب و تضییق و تحمیل نسبت به افراد قلمداد می‌کنند و بعد در این مقام برمی‌آیند که آیا این عامل می‌تواند با اختیار باشد یا بدون اختیار است؟ و آزادی انسان در این زمینه چه موقعیتی دارد؟ چون وقتی که قرار باشد از خارج یک مسئله‌ای بر یک شخصی تحمیل بشود، طبعاً موقعیت آن شخص در ارتباط با این مسئله باید لحاظ بشود که آیا آزاد است بپذیرد یا آزاد نیست؟ و چه مصالحی مترتب بر این مسئله است؟

مثل اینکه انسان در یک موقعیت محلی، خانواده‌ای، اجتماعی قرار گرفته و بعد قانونی را برای تنظیم بعضی از مسائل جعل می‌کنند و قرار می‌دهند. حال اگر قرار بر این باشد که انسان در این



اجتماع زندگی کند، طبعاً باید به این قانون - ولو اینکه تحمیلی است - تن دهد والا باید از این اجتماع بیرون برود.

## نقد نگرش کثرتی به دین

آن مسئله‌ای که متأسفانه امروزه گریبان‌گیر مردم شده است و مردم به اشتباه و خطا به دنبال پاسخ پرسش‌ها در مورد اختیار و عدم اختیار در تقبل دین هستند، این است که ما داریم از کثرت به وحدت نگاه می‌کنیم؛ یعنی خود را در این دنیا یک موجود مستقلی می‌دانیم که نسبت به مسائلی که در حول و حوش ما قرار دارد دارای شعور و ادراک و اختیارِ انتخاب هستیم و بعد در این مقام برمی‌آئیم که: پس این دین و این نماز و روزه‌ای که بر ما تحمیل است، آیا اولاً: مصلحت و رجحانی دارد یا ندارد؟ و [ثانیاً]: تا چه اندازه انسان در قبول و عدم قبول این آیین و این دین اختیار دارد و آزادی او کجا می‌رود؟ البته من فقط به عنوان یک مسئله گذرا اشاره می‌کنم و وارد این بحث نمی‌شوم.

اشتباه ما در اینجا است که هیچ‌گاه به جنبه

وحدت نگاه نمی‌کنیم، اگر ما از جنبهٔ وحدت بنگریم که خداوند متعال از باب لطف بر بندگانش این دین را آورده است، آن وقت در این جا دیگر مسئلهٔ آزادی فکر و اندیشه و اختیار اصلاً چه معنا دارد؟!

### تمثیل زیبا از تحمیل حق به فرد جاهل

وقتی که پدری ببیند فرزندش دچار مرض شده و مبتلای به دیفتری و امثال ذلک شده است و اگر این واکسن را به او نزند ممکن است بعد از دو ساعت از دنیا برود، اینجا اصلاً جای اختیار و انتخاب برای فرزند نیست که بگوید: «من نمی‌خواهم، دردم می‌آید، من می‌خواهم بمیرم، من نمی‌خواهم این درد آمپول را تحمل کنم!» زیرا بچه است، کوچک است و نمی‌فهمد؛ لذا پدر دست و پایش را می‌گیرد و می‌بندد و این دارو را تزریق می‌کند، و دیگر نگاه نمی‌کند به اینکه الآن آیا فرزند او قبول می‌کند یا نمی‌کند؟

تمام آن مصالح و عنایاتی که پروردگار نسبت به بندگان دارد، با توجه به علم احاطی پروردگار نسبت به مصالح بندگان و جهل بندگان نسبت به

عواقب و مصالح است. چرا خداوند می‌گوید: بایستی که مردم مسلمان بشوند؟ چرا خداوند می‌گوید: همه باید به یک نظام، اسلام بیاورند؟! برای چه و چرا خداوند جهاد را مقدر کرده است؟! مگر نفعی به خدا می‌رسد؟! نه، تمام اینها براساس لطف است؛ چون لطف دارد، می‌گوید باید پذیری! اگر نمی‌پذیری، باید به زور برعهده تو گذاشته بشود؛ چون فرض بر این است که جاهل هستی.

### حکمتِ جنگ و اسیر گرفتن مشرکین

در جنگ بدر اُسرا را - که حدود هفتاد نفر بودند - به طنابی بسته بودند تا فرار نکنند. وقتی که آنها را از کنار پیغمبر اکرم عبور دادند، پیغمبر تبسمی کردند. حال در چنین زمینه‌ای جداً اگر ما در آنجا بودیم نسبت به پیغمبر چه حکمی می‌کردیم؟! عقل و سعه و ادراک محدود ما و جهل ما نسبت به مصالح و نسبت به مقام و مُدرکات پیغمبر اکرم، چه قضاوتی می‌کرد؟ قضاوت ما این بود: الآن جنگی واقع شده و حضرت در این جنگ پیروز و غالب شده و بر اریکه قدرت و اقتدار و استیلاء قرار گرفته است، لذا از یک

مقام بلند با یک حالت تمسخر و استهزاء به این اسرا نگاه می‌کند که: «شما که می‌خواستید با ما دربیفتید، دیدید چه بلایی بر سر شما آوردیم؟! دیدید شما را اسیر کردیم و چه به روزگارتان درآوردیم?!»

و این مسئله طبیعی است؛ چرا؟ چون مدرکات ما همین است و از این مرحله تجاوز نمی‌کند. هیچ با خود فکر نمی‌کنیم که ممکن است در مخیله پیغمبر مطالب دیگری بگذرد؛ زیرا ما در آن موقعیت قرار نداریم. هیچ با خود فکر نمی‌کنیم که این خنده ممکن است منشأ و محملی غیر از این داشته باشد؟!!

به عبارت دیگر: فعل و کار پیغمبر را با امور متعارف خود قیاس می‌کنیم، و اینجا است که این اشکالات و اعتراضات پیش می‌آید! اینجا است که «چرا انجام دادی و یا ندادی» پیش می‌آید! اینجا است که «ای رسول خدا بهتر بود این کار را می‌کردی» پیش می‌آید!

پیغمبر به یک معنای دیگری نگاه می‌کند.

یکی از آنها رو می‌کند به عباس عموی پیغمبر و می‌گوید: «آن فردی که در مگه می‌گفتی دارای حالات و روحیات و اخلاق عجیب است، همین فرد است که داریم می‌بینیم؟! نگاه کن و بین که از اسارت ما چقدر خوشحال است!» وقتی پیغمبر این را شنیدند فرمودند: «هرچه من شما را دعوت کردم نپذیرفتید، الآن می‌خواهم شما را با طناب به بهشت ببرم!»<sup>۱</sup> یعنی درست مثل بچه‌ای که از مهمیز لطف و عنایت پدر فرار می‌کند.

## حکایت حضرت موسی و گوسفند

یا مثل حضرت موسی - علی نبینا و آله و علیه السلام - که گوسفندی از میان رماهش فرار می‌کند و حضرت به دنبال آن گوسفند و بره می‌دود ولی نه برای اینکه او را به گله برگرداند، بلکه برای اینکه او را از گرگ محافظت کند.

در مخیله آن گوسفند چه می‌گذرد و در مخیله موسی چه می‌گذرد! ببینید تفاوت در کجاست! آن گوسفند فرار می‌کند از اینکه موسی می‌خواهد او را

---

<sup>۱</sup> مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۸. کار پاکان را قیاس از خود مگیر\*\*\*گرچه باشد در نوشتن شیر، شیر

بیاورد و در تحت نظام و تربیت و مهمیز خودش قرار  
بدهد، و موسی به دنبال او می‌گردد تا او را از شرّ  
گرگ حفظ کند؛ هیچ‌گاه آن گوسفند به فکر موسی  
نخواهد رسید!<sup>۱</sup>

### ملاک عمل اولیاء نسبت به مردم

بنابراین آیا در چنین شرایطی عقل و منطق و  
وجدان اقتضاء می‌کند که حضرت موسی آن گوسفند  
و برّه را به حال خود بگذارد و بگوید: «حال که تو  
نمی‌فهمی من برای چه دارم به دنبالت می‌آیم، به  
دنبال کار خودت برو تا ما هم این قدر بی‌خود به  
دنبالت نگردیم!» نه، چون وجدان و عقل و منطق یک  
پیغمبر اقتضاء می‌کند که با مردم بر طبق فکر خود  
عمل کند، نه بر طبق تمنیات آنها! والاّ دیگر پیغمبر  
نیست و او هم مثل سایر مردم خواهد بود. این نکته،  
خیلی نکتهٔ دقیق و باریکی است!

ما در آیات قرآن داریم که انبیاء مختلف

می‌فرمودند:

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۵۵ - ۶۰؛ آیین رستگاری، ص ۳۸.

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾<sup>۱</sup> «من از شما اجری

نمی‌خواهم مگر اینکه شخصی راه هدایت را پیدا کند.»

﴿قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَلَا أَنَا مِنَ الَّذِينَ يَشْكُرُونَ﴾

أَجْرٍ ﴿﴾؛ «ما اصلاً اجری از شما نمی‌خواهیم» زیرا

راحتی ما در این است که در منزلمان بنشینیم و به

کسی کاری نداشته باشیم؛ ما اجری از شما

نمی‌خواهیم و به دنبال ریاست نیستیم! اینکه ما به

دنبال کارمان برویم و از مردم مُنعزل باشیم برای ما

خیلی بهتر است.

صحبت در این است که «هدایت شما» اجر ما

است! آیا چنین است که اگر هدایت شوید برای ما

پول و فواکه باغ‌هایتان را می‌آورید؟! این همه آیات

قرآن داریم که پیغمبران می‌گویند: آن پول‌ها برای

خودتان، آن فواکه برای خودتان، آن نعمت‌های

ظاهری برای خودتان، تمام اینها برای خودتان، اجر

ما فقط این است که شما هدایت پیدا کنید!<sup>۲</sup>

این مرام و مکتب اولیاء است. مرام و مکتب

پیامبران و اولیای الهی این است که براساس عقل و

<sup>۱</sup> سوره فرقان (۲۵) آیه ۵۷.

<sup>۲</sup> رجوع شود به رساله مودّت، ص ۲۹ - ۴۰.

سرّ و روح و منطق خود با مردم عمل می‌کنند، نه براساس فکر و تمنیات و ارتباط و نحوه تفکر مردم با آنها! والاّ کاری نباید انجام بدهند. اگر بخواهیم وارد بحث در این زمینه بشویم، دیگر خیلی از مطلب به دور می‌افتیم.

در هر صورت، با وجود تمام این مطالب می‌گویند: بیایید فکر کنید، عقلتان را به کار بیندازید، ﴿قُلْ فَلِلّٰهِ آلَ حُجَّةٍ آلَ بَلٰغَةٍ﴾<sup>۱</sup>، ﴿فَبَشِّرْ عِبَادِ \* الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ اٰلَاقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اِحْسٰنَهٗ﴾<sup>۲</sup>، عقل و فکرتان را به کار بیندازید؛ خواهی نخواهی آن وجدان و فطرت، شما را به اسلام و شریعت اسلام راهنمایی می‌کند! با زور نمی‌خواهیم بر شما تحمیل کنیم؛ اگر خودتان توجه کنید، به اینجا خواهید رسید.

---

<sup>۱</sup> سوره انعام (۶) صدر آیه ۱۴۹. امام شناسی، ج ۱۷، ص ۳۱۴، تعلیقه ۲: «بگو: اختصاص به خدا دارد حجّت و دلیلی که می‌رسد و در جای خود می‌نشیند.»

<sup>۲</sup> سوره زمر (۳۹) ذیل آیه ۱۷ و صدر آیه ۱۸. امام شناسی، ج ۱۷، ص ۵۶۰: «پس (ای پیامبر) بشارت بده بندگان مرا آنان که هر گونه گفتار را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌نمایند.»



## جایگاه امیرالمؤمنین نسبت هدایت مردم

حال روی این حساب، ما می بینیم در زمان پیغمبر اکرم و ائمه مسائل مختلف است؛ در یک زمانی پیغمبر اکرم خودشان دنبال مردم می آیند، درب این خانه را می زنند، درب آن منزل را می زنند، اینجا می نشینند، آنجا می نشینند، جنگ می روند، و برای مردم صحبت می کنند. این یک زمان است. می بینیم در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام همان سیره و همان خصوصیت استمرار پیدا می کند؛ امیرالمؤمنین بلند می شوند سراغ مردم می روند. و بعد از اینکه آمدند و آن خلیفه را به خلافت برگزیدند، امیرالمؤمنین آنها را رها نمی کند؛ اگر رها کند که دیگر علی نیست و مثل یکی از افراد متعارف می ماند! علی آن کسی است که از روی دلسوزی و فهم و شعور خود، مردم را در حکم فرزندان خود می بیند<sup>۱</sup> و می خواهد آنها را از جهل نجات بدهد. امیرالمؤمنین این طور است.

---

<sup>۱</sup> ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۱، ص ۷۷، به نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۰۵: «قَالَ النَّبِيُّ [صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]: "يَا عَلِيُّ! أَنَا وَأَنْتَ أَبُوَاهَذِهِ الْأُمَّةِ."»

لذا چه کار می‌کند؟ یک‌یک سراغ این مردم

می‌رود:

- مگر در غدیر نبودید؟! مگر پیغمبر را

ندیدید؟! مگر این‌طور نگفتند؟! مگر دست من را

جلوی ده‌ها هزار جمعیت نگرفتند و برای مردم

خطبه نخواندند؟! تمام اینها برای چه بوده است؟!!

- یا علی، دیگر گذشته است! یا علی، دیگر

مسئله‌ای نیست! یا علی، إن شاء الله خدا به تو هم یک

حقی و ثوابی می‌دهد! حالا صبر کن! بالأخره یک

حکومت و سلطنتی از دست تو رفته است؛ این

اجتماع مسلمین را متفرق نکن!

امیرالمؤمنین می‌گوید: من که برای خودم

نمی‌آیم این کار را بکنم! مگر علی چه می‌خورد؟!!

مگر علی چه خانه‌ای دارد؟!!

سراغ این منزل و آن منزل می‌آید؛ پاسخ

می‌دهند: یا علی، دیگر گذشته است! ببخشید، و از

حقتان بگذرید؛ و فتنه به پا نکنید!

جواب‌هایی که می‌دادند اینها بود؛ شوخی

نمی‌کنم!

## رفتار امیرالمؤمنین پس از اتمام حجت با

### مردم

اما وقتی که حجت را تمام می‌کند می‌گوید:

«بسیار خُب، حالا نوبت ما شد!» می‌رود در خانه

می‌نشیند و در را هم می‌بندد. می‌گوید: «گوش

نمی‌دهید؟ ندهید! ما آمدیم و گفتیم؛ و ما که سهل

است، دختر پیغمبر را هم سوار الاغ کردیم و در منزل

شما آوردیم، تا به شما بگوییم که نزدیک‌ترین فرد به

پیغمبر که محرم اسرار او بود و تمام سرمایه پیغمبر

در وجود او بود و پیغمبر این قدر راجع به او توصیه

کرده بود، این است نه آن ابوبکر و نه آن عبدالرحمن

بن عوف و نه آن ابو عبیده جراح!

ولی قضیه از چه قرار است که وقتی شیطان

می‌آید و روی حق را می‌پوشاند، فاطمه زهرا را هم

از یاد می‌برد؟! خُب، این فاطمه زهرا همان است که

پیغمبر فرمودند: «فاطمة بَضْعَةٌ مَنِّي!» درون منزل هم

نگفتند! در گوش کسی هم نگفتند! بلکه در حضور

دها نفر در مسجد گفتند: «فاطمة بَضْعَةٌ مَنِّي، مَن

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۸ - ۳۰.

آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله». <sup>۱</sup> اما چه مسئله‌ای اتفاق می‌افتد که چنین کلام صریح پیغمبر اصلاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد؟! جداً باید به خدا پناه ببریم!

شما که می‌گویید «من مسلمان هستم» یعنی چه؟ یعنی تابع پیغمبر هستم؛ «تابع پیغمبر هستم» یعنی چه؟ یعنی تمام اوامر و نواهی او برای من واجب‌الإطاعة است. آن وقت با توجه به چنین لوازم و ملزوماتی کلام صریح پیغمبر را انجام نمی‌دهیم! خب تو چه مسلمانی هستی؟!

امیرالمؤمنین هم می‌گوید: «بسیار خُب! حال که قرار بر این است، ما هم می‌رویم در منزل می‌نشینیم، و آن وقت است که باید به سراغ ما بیاید!» و اینجا است که یهودی می‌آید از جناب خلیفه سؤال می‌کند و او نمی‌تواند جواب بدهد، سراغ علی می‌فرستند؛ <sup>۲</sup> یا آن عالم نصرانی می‌آید سؤال می‌کند،

---

<sup>۱</sup> عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۹۳؛ شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۲۷۳. امام شناسی، ج ۵، ص ۵۹:

«فاطمه، پاره بدن من است هر کس او را آزار کند، حقاً مرا آزار کرده است، و هر کس مرا آزار کند، حقاً خداوند را آزار کرده است.»

<sup>۲</sup> رجوع شود به الإرشاد، ج ۱، ص ۲۰۱.

وقتی که از جواب می‌ماند، سراغ علی می‌فرستند؛<sup>۱</sup> یا وقتی می‌خواهند آن زن را به ظلم حد بزنند و در حکم او می‌مانند، سلمان می‌آید به علی می‌گوید: یا علی، به داد برس! یک آدم نادان دارد قضاوت می‌کند؛<sup>۲</sup> و یا وقتی که می‌خواهد جنگی انجام بشود، خود عمر برای مشورت دربارهٔ جنگ سراغ علی می‌آید.<sup>۳</sup> [درست است که] علی در منزلش می‌نشیند و کاری ندارد، اما دلش می‌سوزد!

این عبارت بود از [خصوصیات زمان] امیرالمؤمنین علیه السلام در این وهله و مرحلهٔ خاص.

### تبیین ارتباط ائمه با مردم

و وقتی که در مورد سایر ائمه نگاه می‌کنیم، می‌بینیم ائمه در بعضی از اوقات در دسترس نبودند؛ امام حسن علیه السلام در بسیاری از اوقات تحت نظر بودند و افرادی که به منزل حضرت رفت و آمد می‌کردند در تحت نظر حکومت مدینه

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به الفضائل، ابن شاذان، ص ۱۱۶.

<sup>۲</sup> رجوع شود به الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۰۳.

<sup>۳</sup> رجوع شود به نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۲۰۳.

بودند. امام سجّاد همین‌طور بودند؛ امام صادق  
همین‌طور بودند؛ موسی بن جعفر همین‌طور بودند.  
در زمان‌های مختلفِ خلفای بنی‌امیه و بنی‌مروان و  
بنی‌عباس، ما موارد و مقاطعی را می‌بینیم که  
به‌هیچ‌وجه من الوجوه شخصی نمی‌توانست با امام  
علیه‌السّلام ارتباط داشته باشد مگر خیلی به‌ندرت!

## کیفیتِ هدایت مردم و ارتباط با امام

ارتباط با امام یعنی حلّ مسائل، یعنی هدایت،  
یعنی راهنمایی؛ خُب در این صورت تکلیف  
چیست؟ آیا هدایت پروردگار منوط به ارتباط با امام  
است؟ اگر این‌طور است، پس هدایت به افرادی  
اختصاص دارد که همسایهٔ امام یا در محلهٔ امام  
باشند، آن‌هم در زمانی که بتوانند با امام ارتباط داشته  
باشند؛ اما شهرهای دیگر چطور؟ اینها که امام را  
نمی‌دیدند! پس باید باب و درب هدایت برای آنها  
بسته باشد؟!

یکی از بزرگان در نامه‌ای که برای یکی از  
شاگردان خود می‌نویسند می‌گویند:

گرچه در زمان غیبت، باب وصول به آن حضرت و هدایت إلى الله و سلوک إلى الله  
مسدود است، ولی فرق است بین آن کسی که پشت درب خانه‌ای نشسته است و از  
نزدیک صدای [درون] خانه را می‌شنود و تا حدودی به مسائل آن خانه پی می‌برد،  
با آن کسی که در خیابان حرکت می‌کند و مشغول [کار خود] است. بین این دو فرق  
است. لذا گرچه باب را بر ما باز نمی‌کنند، ولی باید سعی و جهد نمود تا اینکه از

این مطلبی که ایشان می‌فرمایند ظاهراً مورد تأمل است؛ زیرا این هدایتی که منظور سالکین *إلى الله* است، طبعاً یک جنبه باطنی دارد و اصل و حقیقت سیر و هدایت، به ربط بین نفوس و بین مبدأً اعلای آنها تعلق می‌گیرد. و این مسئله، مسئله اساسی در هدایت است. و از طرف دیگر: آن واسطه فیض و هادی سبب و دستگیری‌کننده راهیان مقصود و فقرای دیدار معبود و نیز آن کسانی که در این وادی گرفتار هستند، هیچ علت و مبدأی غیر از مقام ولایت نمی‌تواند باشد.

### معنای حقیقی ولایت امام علیه‌السلام

ولایت عبارت است از: احاطه نیرویی مرموز که موجب نظام عالم تکوین است و جریان فیض پروردگار را در جمیع عوالم برعهده دارد. این ولایت یک جنبه ظاهری نیست؛ بلکه یک جنبه معنوی است که ممکن است مظهر ظاهری هم داشته باشد. بناءً علی هذا چطور ما می‌توانیم تصوّر کنیم امام زمان

<sup>۱</sup> رجوع شود به نشان از بی‌نشان‌ها، ج ۱، ص ۱۴۰.

علیه السّلام که در پس پرده غیبت است، از نقطه نظر  
توان دستگیری نسبت به افراد پاک دل و صافی دلی  
که خلوص و صدق و صفا و دردی دارند و به دنبال  
درمان می گردند عاجز باشد؟! اگر امام زمان  
علیه السّلام همان طوری که در زمان حضور و ظهور  
خود از آنها دستگیری می کند، از دستگیری [در زمان  
غیبت] عاجز باشد و نتواند دستگیری کند، برای آن  
حضرت نقص است و چنین شخصی دیگر امام  
نیست!

امامی که ارتباط خود را با نفوس و تکامل آنها  
منوط به حضور خود بداند و این غیبت حجاب و  
ساتر و مانعی برای تربیت او باشد، امام نخواهد بود!  
این چه فرق می کند با بقیّه بندگان؟! این یک مسئله.  
و اگر امام علیه السّلام بتواند با همان غیبتی که دارد  
دستگیری کند و برای او هیچ تفاوتی نداشته باشد و  
با بندگان همان رابطه ای را داشته باشد که در زمان  
ظهور دارد، بنابراین دیگر دری بسته نیست! در  
همیشه باز است و راه رسیدن به پروردگار برای همه  
میسر است.



## نقد نظریه لزوم ارتباط ظاهری با امام

وانگهی مطلب دیگری که در اینجا پیش

می آید این است که: [مؤثر بودن حضور و غیبت امام

در هدایت افراد] ظلم است به افرادی که وجود آنها

در زمان [حضور و ظهور امام] در اختیار آنها نیست!

آیا اینکه ما الآن در این زمان هستیم در اختیار

ما بوده است؟ نه! هر کدام از ما پدر و مادری دارند

– که اگر هستند إن شاء الله خدا بر طول عمرشان

اضافه کند و ما را شاکر زحمات و نعمات آنها قرار

دهد، و اگر نیستند خدا آنها را رحمت کند – و آن

پدر و مادر، ما را درست کرده اند؛ آیا غیر از این

است؟ ما در آمدن در این زمان و بُرهِه اختیار

نداشتیم، چطور اینکه خود آنها هم نداشتند و

بعدی ها هم ندارند! پس چگونه از عدل خدا توقع

است که هدایت و نعمت خود را بر بندگان افاضه

کند که هیچ گونه اختیاری در کسب آن هدایت ندارند

و فیض خود را از بندگان محروم کند که آنها نیز

اختیاری ندارند؟! چرا ما نباید در زمان پیغمبر

باشیم؟! چرا افرادی که در زمان پیغمبر هستند بهره

ببرند و به کمال مطلوب برسند، اما ما نبریم؟! ما چه  
تقصیری داریم؟!!

بله، اگر خداوند بگوید: «بین شما و بین  
افرادی که در زمان پیغمبر هستند فرقی نیست؛  
چراکه آنها در زمان خود رسول خدا و در زمان خود  
امام علیه السّلام به آن کمال مطلوب می‌رسند و شما  
در اینجا نمی‌رسید بلکه در آخرت خواهید رسید و  
در آنجا بین رتبه شما و آنها فرقی نیست!» اشکال  
ندارد و باز ما راضی هستیم؛ زیرا بالأخره همه به یک  
حد مطلوبی می‌رسند، حال یا در این دنیا و یا در آن  
دنیا. در این صورت دیگر نمی‌گویند: در بسته است!  
بلکه در باز است، منتهی نحوه صعود و نحوه حرکت  
فرق می‌کند و بالمآل تفاوتی نخواهد داشت.

ولی یک وقت صحبت در این است که: «این  
نعمت وصول به لقاء الهی و عبور از دنیا و رفع همه  
شهوات و پاره کردن حجاب‌های نفسانی و روحانی  
برای افرادی است که امام را درک می‌کنند و دیگران  
محروم هستند!» این ظلم است و خلاف عدالت  
است و قابل قبول نیست.

# تحلیل «اِنِّی رَجُلٌ مُّطْلُوبٌ» در کلام امام

## صادق

بناءً علی هذا آیا این کلام امام صادق علیه السّلام که می فرمایند: «اِنِّی رَجُلٌ مُّطْلُوبٌ» به دنبال من هستند» یک نقطه ضعیفی در هدایت و دستگیری امام علیه السّلام تلقی می شود یا نه، چه حضرت تحت نظر باشند یا نباشند، فرقی نمی کند؟ تحت نظر بودن و نبودن، دو جریان متفاوت مشیّت الهی است؛ آیا غیر از این است؟ یک جریان اقتضاء می کند که در این زمان همه در سهولت و یُسْر باشند، و بعد تقدیر الهی عوض می شود و برای افراد عُسر و ضیق و تنگی و حدود پیدا می شود. حال صحبت در این است که: آیا این جریان تأثیری در هدایت دارد یا ندارد؟! پاسخ روشن است که تأثیری ندارد.

## دیدگاه علامه طهرانی نسبت به مشکلات

### سالک

یک وقت شخصی از مرحوم آقا تقاضا کرد

که:

آقا! دعا بفرمایید خدا گرفتاری‌ها و مشکلات ما را کم کند، زیرا آن‌طور که باید و شاید نمی‌توانیم به وظایفمان برسیم و خلاصه، از دست خودمان شکایت داریم.

## مرحوم آقا به او فرمودند:

آقاجان من! اگر توقع این را دارید که همیشه بر کنار نهر آبی بنشینید و بر روی سرپری به تشک و متکایی لم بدهید، و در اوقات غذا پذیرایی‌کنندگان مه‌پیکر با سینی‌های پر از طعام‌های مُلُون و با طعم‌های بسیار عالی از شما پذیرایی کنند، و هیچ غم و غصّه‌ای در دنیا به سراغ شما نیاید و این‌طور به یاد خدا باشید، این آرزو را به آن دنیا ببرید! هیچ‌کدام از اولیاء، بزرگان، ائمه و پیغمبران، این‌طور به خدا نرسیده‌اند جان من!

کسی که می‌خواهد راه صحیح و طریق

رسیدن به پروردگار را بی‌ماید، باید خود را با عالم

تقدیر و قضا و مشیّت او تطبیق بدهد؛ در یسر و عسر

و در ضیق و رفاه کار خود را انجام بدهد. این مسئله

مهم است و مسئله از این قبیل است.

إن شاء الله در بحثِ ورد و ذکر عرض خواهم

کرد که اصلاً نحوهٔ تأثیر ذکر چگونه است و آن‌طوری

که ما خیال می‌کنیم نیست و مسئله طور دیگری

است. چه بسا ممکن است یک «**یا الله**» گفتن در موقع

عسر و تنگی و ضیق، اثری بگذارد که هزار «**یا الله**»

در موقع یسر آن اثر را ندارد. إن شاء الله در آینده از

اینکه این مطلب به چه مسائلی برمی‌گردد بحث

خواهد شد که: اصلاً ذکر چیست؟ ورد چیست؟ قیام

به عبادت خدا چیست؟ و مقصود حضرت از اینها

چیست؟<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> جهت اطلاع بر حقیقت ورد و ذکر و کیفیّت تأثیر آنها بر نفس رجوع شود

به عنوان بصری، ج ۲.

## معنای توحید

اما صحبت در این است که: ظهور توحید، بدون اختلاف در شبکات و مظاهر امکان ندارد؛ اگر ظهور و مظهر و نسق واحدی باشد، در این صورت دیگر توحیدی نیست. توحید یعنی یکی دانستن؛ چه وقت شما نظام را یکی می‌دانید؟ چه وقت شما جریانات را یکی می‌دانید؟ وقتی که اختلاف باشد! یعنی با وجود اختلاف، ما یکی بدانیم. اگر اختلافی نباشد که یکی دانستن معنا ندارد؛ زیرا وحدت، خودش برقرار است.

حقیقت توحید یعنی یکی دانستن، و «یکی دانستن» در جایی است که اختلاف باشد، اما انسان نبیند؛ آن موقع می‌گویند توحید. اگر انسان نظر به کثرت دارد، خب کثرت است؛ و اگر نظر به توحید دارد، این کثرات را باید در آن توحید حل کند. پس باید اختلاف باشد.

خداوند متعال ظهور توحید و ظهور فیض خود را در اطوار و ادوار مختلف قرار داده، و می‌خواهد با زبان بی‌زبانی این طور به ما بفهماند که:

دستگیری و هدایت افراد در جهات مختلف برای من یکسان است و شما باید بدانید که برای دستگیری من هیچ علتی و سببی جز عنایت من در مرتبه اول، و اهتمام شما در مرتبه دوم وجود ندارد. قضیه این است.

اگر قرار باشد در این دستگیری اوضاع تأثیر داشته باشد، خارج از حکومت خدا است و قدرت مطلقه خدا را تضییق و تحدید می‌کند. خدا می‌خواهد در اینجا این را به ما بگوید که: همان‌طور که یسر به دست من است، عسر هم به دست من است؛ یسر و عسر هر دو یکی است و انسان باید هر دو جنبه را به یک لحاظ نگاه کند.

### **تأثیر اراده و مشیّت الهی در هدایت انسان**

بنابراین آن هدایتی که مربوط به زمان ظهور است، اصلاً فایده‌ای ندارد؛ بلکه هدایتی فایده دارد که منشأ آن اراده و مشیّت حق باشد! آن فایده دارد؛ نه ظهور و نه غیبت، هیچ کدام.

پس نه ظهور در هدایت دخالت دارد و نه غیبت در عدم هدایت دخیل است؛ هیچ کدام از اینها

دخالت ندارند. بلکه این مشیت الهی است که برای هدایت و تکامل هر فرد، او را در تمام نوسانات و جریانات و اختلافات به نحوی قرار می‌دهد که در تمام این اطوار، غیر از یک مبدأ نبیند و غیر از یک علت مشاهده نکند.

اگر انسان خدا را همیشه از دریچه رحمت - البته رحمت به اصطلاح ما - و دیس پلو و سفره رنگین ببیند، دیگر این خدا نیست و اگر از آن طرف، خدا را همیشه در تنگی و ضیق و أمثال آن ببیند، آن هم خدا نیست. آن خدایی خدا است که مافوق ضیق و یسر است؛ این خدا است و این یعنی توحید.

### کدام مکتب به واقع نزدیک‌تر است؟

لذا ما در اینجا می‌بینیم که سلسله‌های متفاوتی برای هدایت افراد پیدا شده است و آن سلسله و حرکتی که این جنبه توحید را در تمام دستورات و جهات تربیت خود لحاظ کند، به توحید واقعی نزدیک‌تر است از آن حرکت‌هایی که خواسته‌اند از جنبه‌های مختلف خودشان را به این حقیقت برسانند.

البته این مسئله نیاز به توضیح دارد و دیگر نه  
حال بنده - که لابد خودتان در اثناء صحبت متوجه  
شده بودید - و نه وقت مجلس اجازه اطالۀ کلام را  
نمی‌دهد و باقی مطالب را به حول و قوۀ خدا اگر  
بدائی پیش نیاید به جلسه آینده موکول می‌کنیم.

## معنای معرفت تام در کلام امام حسین

امیدواریم که خداوند متعال در هر حالی از  
حالات و در هر آنی از آنات، خودش مباشر افعال و  
اعمال و قلب و سِرِّ و سویدای ما باشد؛ چنانچه  
حضرت سیدالشهداء علیه السلام می‌فرمایند:

منظور تو از این اطوار و اختلافاتی که پیش می‌آید، این است که آن حقیقت واقعی  
خودت را به ما بنمایی و آن جامعیت خودت را به ما نشان بدهی و نمود و ظهور  
خودت را در همه اطوار به ما ارائه کنی!<sup>۱</sup>

می‌دانید حضرت می‌خواهند چه بفرمایند؟

حضرت می‌خواهند بفرمایند: اگر یک استادی باشد  
که دارای فنون مختلفی از ریاضی، جبر، هندسه،

---

<sup>۱</sup> إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۳۴۸، فرازی از دعای سیدالشهداء در روز عرفه:  
«إِلَهِي عَلِمْتُ بِاخْتِلَافِ الْأَثَارِ وَ تَنَقُّلَاتِ الْأَطْوَارِ أَنَّ مُرَادَكَ مِنِّي أَنْ تَتَّعَرَّفَ إِلَيَّ  
فِي كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى لَا أَجْهَلَكَ فِي شَيْءٍ...» الله شناسی، ج ۱، ص ۲۵۷:

«بار خداوندا! من به واسطه اختلاف و تباینی که در آثار، و به واسطه دگرگونی  
و تغییراتی که در اطوار عالم به وجود می‌آوری، دانستم که مراد و مقصودت  
از آفرینش من آن می‌باشد که در تمام چیزها خودت را به من بنمایی و  
شناسانی؛ تا به جایی که من در هیچیک از موجودات، فاقد معرفت تو نگردم  
و در همه و همه تو را ببینم و بدانم و تماشا نمایم!»



مثلثات، شیمی، فیزیک، جغرافیا، طبقات الأرض، هیئت، نجوم و سایر علوم و هنرهای متداوله امروز مانند خطاطی و نقاشی باشد، و علاوه بر این به علوم الهی نیز احاطه کلی داشته باشد؛ حال شخصی که می خواهد از این استاد استفاده کند، یا فقط به علم ریاضی او می پردازد، یا فقط به علم شیمی او می پردازد، یا فقط به علم طبابت و پزشکی او می پردازد، و یا می خواهد از علوم دیگر مانند فلسفه و امثال ذلک او استفاده کند. گاهی اوقات موفق می شود یک علم و گاهی دو علم و گاهی بیشتر را بیاموزد. اما یک وقت شخصی می آید و تمام علوم این استاد را فرا می گیرد و می آموزد؛ این شخص می شود جامع العلوم و ذوالفنون.

سیدالشهداء می خواهند این را عرض کنند که: خدایا! تو در مقام معرفت بندگان نسبت به خودت و در این اطوار مختلفی که پیش می آوری، می خواهی تمام صفات وجودی خود و آن جامعیت خودت را در آنها قرار بدهی؛ تا اینکه شخص چه لیاقتی داشته باشد! لذا اگر اطوار مختلفی نباشد،

دیگر جامعیتی نیست و این بنده توحید را از یک نظر  
می‌بیند و از نظرهای دیگر غفلت می‌کند.

ما هم از خداوند متعال تقاضا می‌کنیم که:

خدایا! ما را برای استجماع جمیع آن کمالاتی که در  
راستای توحید می‌تواند یک بنده خودت داشته باشد،  
قابلیت عنایت کن! عنایت خودت را در هر حال از  
ما سلب مکن! در تمسک به مقام ولایت، آنی از آنات  
ما را محروم مفرما! در دنیا از زیارت ائمه هدی و  
اولیای خودت، و در آخرت از شفاعت آنها ما را  
بی‌نصیب مفرما!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ